

شرح خطبه فدک بخش ششم

به اینجا رسیدیم که حضرت زهرا بعد از حمد و ثنای الهی که قسمت اول خطبه بود، اشاره به نبوت کردند (که در اینجا هم تکرار می شود) و بعد از آن هم فلسفه احکام را بیان نمودند.

در اینجا هم چنین می فرمایند - با آن حالت که چند روز پیشتر از فوت پیامبر گذشته ، این همان منبر و محراب رسول خداست که بانوی بزرگوار در میان آن ایستاده و می فرمایند- : "ثُمَّ قَالَتْ أَيُّهَا النَّاسُ! اِعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ" بدانید مردم که من همان فاطمه ام که پدرم محمد (ص) است. "أَقُولُ عَوْدًا وَبَدَأً" سخنی را که در آغاز بیان کردم دوباره می گویم. "وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلْطًا وَ لَا أَفَعَلُ مَا أَفَعَلُ شَطَطًا" و در آنچه گفتم هیچ غلطی وجود ندارد و اگر عملی انجام می دهم هیچ تشمت و پراکندگی در آن نیست . بر اساس ایمان و تقوای خود، باشما سخن می گویم و رفتاری نمیکنم. (اکنون حضرت آیه قرآن را می خوانند) آیا نشنیدید که خداوند فرموده است: "لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ" پیغمبری آمده است از جان خودتان ، "عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ" دشوار است بر او دردهای شما. "حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ، بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ" حریص است بر هدایت و مهربان است بر مومنین ؟

حال از شما سوال می کنم اگر این آیه را شنیده اید: "فَإِنْ تَعَزَّوْهُ وَتَعَرَفُوهُ، تَجَدَّوْهُ" آبی دون نساء کُم" این کسی که خدا در قرآن چنین توصیفش می کند- اگر می شناسید و نسبت او را می دانید- آیا پدر کسی جز من در زنان این امت هست؟ آیا کسی چنین مرتبه ای را دارد که پاره تن آن پیغمبر باشد جز من؟ "وَ أَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ" و آیا این پیغمبر برادر کس دیگری جز پدر عموی من علی هست؟ آیا پیامبر پیمان اخوتی با دیگری جز با علی بست و این

لقب رابه دیگری داد؟ "وَلِنَعْمَ الْمُعَدَّى إِلَيْهِ" وجه نسبت شرافتمندانه ای است به سوی این پیغمبر. "فَبَلَغَ الرِّسَالَةَ صَادِعاً بِالنِّدَاةِ" همان پیغمبری که ابلاغ رسالت به شامردم کردوبه انذارشماشتافت. "مَائِلاً عَنِ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ" خود روی برگرداند و شمارانیز از شیوه مشرکانه تان برگردانید. و گریبان بتانتان رابا قدرت گرفت و در مقابل مشرک بودن شما ایستاد. "دَاعِياً إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ" شمارابه حکمت و موعظه حسنه دعوتتان کرد. "يَكْثُرُ الْأَصْنَامُ وَ يَنْكُثُ الْهَامُ" این بتهای شماراکه ، معبودتان بود، شکست. همین رب النوع های شما که آنها را می پرستیدید. ("رب النوع" به معنای خدایانی است که در باور مردمان اداره جهان را در دست داشتند. شیخ اشراق در تصنیفاتش عنوان تمام دوازده ماه مصطلح میان ما ایرانیان را شرح می دهد و معنایشان را بازگو می کند. به عنوان مثال اردیبهشت رب النوع آتش است و خرداد رب النوع آب . اینها خدایان و بتهای ایران زمین بوده است. حضرت اشاره می کنند که تا قبل از رسالت پیامبر اکرم این رب النوعها و بتان تمام دنیا را پر کرده بود.) "حَتَّى انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلَّوْا الدُّبُرَ" فرمود تا اینکه پدرم مردمان را از دامان این بتها پراکنده کرد و آنها بدیشان پشت کردند.

(حضرت در اینجا ترکیباتی را به کار می برند که عین این تعبیر تنها در نهج البلاغه امیرالمومنین یافت می شود و نه در هیچ جای دیگر. و لذت آنها را کسی درک می کند که به ادب عرب تسلط داشته باشد): "حَتَّى تَفْرَى اللَّيْلَ عَنِ صُبْحٍ" تا آنکه شب گریخت ؛ "أَسْفَرَ الْحَقَّ عَنِ مَحْضِهِ" و روز روشن آمد و حق را آشکار کرد ؛ "نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ" پیشوای دین به صحنه آمد ؛ "وَ خَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ" و شاخ شیطان را شکست ؛ "وَ طَاحَ وَ شَيْطُ النِّفَاقِ" و تاج نفاق رابه زیر کشید و درهم کوبید ؛ "وَ انْحَلَّتْ عُقْدَةُ الْكُفْرِ وَ الشَّقَاقِ" و عقده ها و گره های کفر و شقاق

رابا زکرد ؛ " وَفُهُتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ " و شمارا کشید به سوی
 " أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ " و کلمه اخلاص ؛ " فِي نَفَرٍ مِنَ
 الْبَيْضِ الْخِمَاصِ " با آنکه عددی هم نبودید و کم
 بودید. از آن روز آغاز کردید که به اینجار رسیدید ؛
 " وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ " اما شمار مرزهای
 پرتگاه قهر خداوند و جهنم بودید ؛ " مُذَقَّةَ الشَّرَابِ
 وَ نَهْزَةَ الطَّامِعِ " مانند یک جرعه آبی یا قطعه غذایی
 بودید که همه در شامع داشتند ؛ " وَقُبْسَةَ الْعَجَلَانِ
 وَمَوِطِيءَ الْأَقْدَامِ " زیر پای دشمنان خفت و ذلت داشتید ؛
 " تَشْتَرِبُونَ الطَّرْقَ وَ تَفْتَاتُونَ الْقَدَّ " شما آب گنبد
 و آلوده می نوشیدید و گاهی اوقات پوست حیوانات
 رابه جای غذا می خوردید ؛ " أَذِلَّةَ خَاسِئِينَ " پست و
 ذلیل بودید ؛ " تَخَافُونَ أَنْ يَتَّخِطَّفَكُمْ النَّاسُ مِنْ
 حَوْلِكُمْ " و امنیت اجتماعی نداشتید ؛ " فَأَنْقَذَكُمْ اللَّهُ
 تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَبِي مُحَمَّدٍ (ص) " خدا شمار رابه برکت
 پدرم نجات داد ؛ " بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّتْيَا " بعد از آن
 جریانات که پیش آمد ؛ " وَ بَعْدَ أَنْ مُنِيَ بِهِمُ الرِّجَالُ
 وَ دُوبَانِ الْعَرَبِ وَ مَرَدِهِ أَهْلَ الْكِتَابِ " و بعد از درگیر شدن
 پدرم با رجال و گریان میان شما - که تاپای خون
 ایستادند - و مُرْتَدِّينَ و گمراهان اهل کتاب ؛
 " كُلَّمَا أُوقِدُوا نَارًا لِحَرْبِ أَطْفَالِهَا " مدام آتشها روشن می
 شد و پدرم خاموش می کرد ؛ " أَوْ نَجَمَ قَرْنٍ
 لِلشَّيْطَانِ " شاخ شیطان بیرون می آمد و پدرم می کوبید.
 اما چگونه آن کار را می کرد؟
 " وَ فَعَزَّتْ فَاغْرَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذْفَ آخَاهِ فِي
 لَهْوَاتِهَا " هر کجا آتشی روشن می شد پدرم برادرش رابه
 میدان می فرستاد و بازمی گفت: علی جان! " امروز
 امیر در میخانه تویی تو "، پس به صحنه برو. " فَلَا
 يَنْكَفِيءُ حَتَّى يَطَأَ صِمَاخَهَا بِأَخْمِصِهِ " این برادر رسول
 خدا دست بر نمی داشت تا با قدرت به زیر می
 کشید و آتشها را خاموش می کرد و این نکبتهارا نابود
 می کرد. " وَ يُخِمِدُ لَهَا بِسَيْفِهِ " و این
 کار را با شمشیر قدرت انجام میداد. " مَكَدُوداً فِي ذَاتِ
 اللَّهِ، مُجْتَهِداً فِي أَمْرِ اللَّهِ " قوی و قدرتمند در ذات

خداوند، باتلاش و کوشش جدی، "قرباً من رسول
الله" نزدیک به پیغمبر خدا، "سیداً فی اولیا
الله" سید اولیای خدا، "مُشِيراً ناصحاً" آستین بالا زده
و ناصح امت، "مُجْداً کادِحاً" با قدرت، کوشنده،
توانمند.

"وَ أَنْتُمْ فِي رِفَاهِيَةٍ مِنَ الْعَيْشِ" کارشما به آنجا رسید که
به عیش ها و لذتهای
رسیدید، اقتدار پیدا کردید. با امپراطوری ساسانیان
پهلوزدید. به مرزهای بیزانس و روم حمله کردید.
"وَ ادْعُونَ، فَ اِكْهُون، آمِنُونَ" امنیت پیدا کردید و
لذتهای را تجربه کردید.

"تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَابِّ" حال برای برای ما - ذریه
پیغمبر - نقشه می کشید؟ "وَ تَتَّوَكَّفُونَ الْاِخْبَارَ وَ تَنْكُصُونَ
عِنْدَ النَّزَالِ وَ تَفْرُونَ عِنْدَ الْقِتَالِ" و شما همانهایی
بودید که در جنگها می گریختید و در نبردها سستی می
کردید.

مهمترین و غم انگیزترین قسمتهای خطبه همینجاست
که حضرت در ادامه می فرمایند هنوز آب غسل پدرم
خشک نشده است و من هنوز سیاه از تن به درنیآورده
ام .

امیرالمومنین کنار بسترفاطمه زهرانشست سرمبارک
فاطمه را در برگرفت به سینه چسبانده و با هم گاه
می گریستند و گاه صحبت می کردند. گاه گفتگو، گاه
نال و اشک. گاه امیرالمومنین اشک زهراراپاک می
کرد و گاه زهر اشک از صورت علی می گرفت. حضرت
علی روبرو زهرای مرضیه کرد و گفت فاطمه جان من
حق دارم که گریه کنم چون دارم تو - که
تنهایا و رمن هستی - را از دست می دهم. اما فاطمه جان
تو چرا گریه می کنی؟ حضرت فرمود علی جان من دارم
برای آنچه بعد از من به سرتو می آید و برای
مظلومیت تومی گریم. و کار به آنجا رسید که آخرین
وصیتهای خود را کرد که علی جان مرا شبانه غسل و کفن
کن و شبانه دفن کن و محل قبر مرا به هیچکس نگو. یک
مرتبه ناله امیرالمومنین از درون حجره برخاست که

می گوید "انالله وانالیه راجعون فصاحت اهل
المدینه صیحهً واحده" تمام زنان بنی هاشم
ریختند در خانه امیرالمومنین، ناله وضجه می
زدند و از ناله آنها مدینه می خواهد منفجر شود. ناله
می زنند که ای دختر پیغمبر زود از میان مارتی .
آنها ای که از فاطمه دوری کردند و به او ظلم
کردند دارند به خود می آیند. مردم به طرف خانه
علی ریختند. امام به همراه حسن و حسین نشسته
اند و گریه می کنند. ام کلثوم و زینب می آیند و
زنان به آنها تسلیت می گویند. مردمان
منتظرند تا جنازه فاطمه تشییع
شود تا بر زهرا نماز گذارند و فضیلت برند. دم غروب
ابو ذر از خانه بیرون آمد و گفت ای مردم
برخیزید و به خانه هایتان برگردید.